عنوان:

**شناخت جایگاه انسان در پهنه عوالم هستی**

|  |  |
| --- | --- |
| شناسنامه مطلب | |
| کد مطلب | t-155 |
| رده | تزکیه‌ای/تقوای عمومی/اصلاح اندیشه/تغییر بینش/نسبت به انسان |
| برچسب | انسان، عوالم هستی، تغییر نگرش، تزکیه نفس |
| توضیحات |  |

اگر انسان بتواند دیواره ماده و عالم طبیعت را بشكند و افق فكری خودش را باز كند، عالم های مختلفی را متوجه خواهد شد كه هركدام، با وجود این که نظام و شرایط مخصوصی برای خود دارند، در همین حال با هم دیگر یك پیوستگی بسیار دقیق و حساب شده ای دارند كه ما در پهنه هستی، در ارتباط با این عالم و در آن شناور هستیم. بلا تشبیه ( مطلب بسیار عظیم تر از این است و فقط جهت تقریب ذهن ) مثل قطعه یخی كه این قالب یخ در ظرفی در داخل آب شناور است. در عین حال كه خودش نظام مستقلی از آن آب دارد، ویژگی­هایی از قبیل سفتی و انجماد و صورت ثابت دارد و ظاهرا غیر این آب است. این یخ دوجور شنا می كند، یكی با حفظ موجودیت خود در این آب شنا می­كند و دومی با یك توجه به آب، در این آب ذوب می شود و شنا می كند. همین یخ در حالت بخار در یك نظام دیگر است. یعنی طوری است كه می تواند عالم های مختلف را برود و برگردد و منتها در هر نظامی كه قرار گرفت، تسلیم قوانین آن بشود.

انسان هم اگر كمی در خود فرو برود (هرچه پاك تر، بهتر) ضمن این که احساس خواهد كرد كه من فلانی پسر فلانی و با ویژگی های فلان هستم، در عین حال رابطه باطنی خود را توجه می­كند، آنگاه جایگاه خودش را درپهنه هستی می یابد و از این زندان تاریك ماده و طبیعت بیرون می آید اگرچه در قالب آن نظام، زندگی می كند. این جاست كه قدم به قدم و لحظه به لحظه زندگی انسان معنای وسیع در پهنه­ی زندگی پیدا می­كند. زندگی، اهداف ، امیدها و آرزوها و... همه، دگرگون می شود و متوجه می شود كه هر آن، در حال ساخته شدن است. هم چنان كه عالم قبلی را می فهمد و درك می كند كه چگونه درست شده و به این جا آمده كه صدها سال تحقیقات امروزی هم نمی تواند خود این جسم را بفهمد. در آیه­ی دیگر در سوره ق توجه می­دهد كه هنوز شما را خلق می­كنیم، این مطلب از آیه 15 شروع می­شود:

أَفَعَيينَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ

إِذْ يتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيانِ عَنِ الْيمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ

مَا يلْفِظُ مِن قَوْلٍ إِلَّا لَدَيهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ

وَجَاءتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنتَ مِنْهُ تَحِيدُ

آیا ما از خلق اول ، عاجز شدیم ؟(این را یادتان بیاورید) با این همه شگفتی ها، برای ما كه خیلی آسان بود. فقط با یك اراده كن فیكون می بینی كه ما درست كردیم و آفریدیم. این ها اشتباهاتشان در این است که نمی فهمند چگونه خلق جدیدی را می آفرینیم؟ همه این ها را لمس می كنید كه بالاخره شد. پس عالم جدیدی را كه دنبال آن هستیم، از آن هم عاجز نیستیم. همان اراده كن فیكن بازهم هست. و عالم جدید كه این عالم برای آن عالم شبیه رحم خواهد شد، ما از آن عاجز نیستیم.

از آیه 15 به بعد همان معنا را می فهماند كه شما الان در یك وضعیت و كارگاه جدیدی قرار گرفته اید كه همه وجود تو را علم فرا گرفته، كنترل فرا گرفته، هم چنانكه در عالم رحم، همه چیز در كنترل خاصی بود (كلسیم تبدیل به خون می شد و ...) الان هم تكان كه می خوری در حال كنترل هستی، بازهم سیال هستی (مانند خون داخل رحم) و این عمر بیخودی نیست و مرتبا در حال ساخته شدن هستی. اگر چنین احساسی داشته باشیم، می بینیم كه كارگاه عظیمی در حال ساخت است .

"ما انسان را آفریدیم و ما می دانیم آن چه را كه نفس او وسوسه می كند ( نفس، ذات حقیقت انسان است. پوست و گوشت و استخوان و... نفس نیست. این ها واسطه مادی هستند. ) آن حقیقت تو هر وسوسه ای می­كند ما می دانیم. وسوسه یعنی هر القای زشتی كه فقط در خود آن حقیقت نفس بود، نه این که آن القا حركت كند به مغز و بعد به فعل برسد. بلكه همان وقت كه در ذات توست، ما می دانیم. یعنی "ما نزدیك تر از شاهرگ حیات تو ،به خودت هستیم." دراین آیه، آفرینش، معاد، توحید، نفس و ارتباط این ها با هم دیگر، همه را طرح می­كند. از آفرینش، ناگهان برمی­گردد به توجه نفس و بعد می­فرماید: الله نزدیک تر از خودت به خودت است.

در مثال ساختمان این ماده ساختمان كه در عالم قبلی در قوه عقل مهندس بود، اگر با یك دید سطحی نگاه كنیم، چون صورتی پیدا كرده، می خواهد بگوید(ساختمان) كه من چیزی هستم. اما اگر دقیق تر نگاه كنیم به این نتیجه می رسیم كه نزدیک تر از ساختمان به خود ساختمان، قوه عقل مهندس است.

همچنین اگر دقیق تر به عقل نگاه كنیم نزدیک تر از قوه عقل به قوه عقل، روح آن مهندس است. اگر روح یك لحظه كنار برود اصلا این عقل نیست. روح را برای این روح میگویند كه از ریشه "ریح"است. یعنی متحركی است كه ناپیدا و محرك است. كه به این متحرك محرِّكِ ناپیدا، ریح میگویند.) همین هوای لطیف را با این تعبیر ریح می گویند. چون ناپیداست و هم حركت می كند و هم برای مواد ثابت، محرك است.

پس اگر پرچمی را در نظر بگیریم كه چین می خورد و شكل پیدا میكند و یك بچه كوتاه فكر به آن نگاه می كند، او توجه به خود حركت پرچم دارد، اما برادر بزرگترش، كاملا آن محرك ناپیدا را می­بیند، كه آن پرچم را با چه امواجی و قدرتی و سرعتی به حركت در می آورد. در همه این ها، آن را می­بیند اما نه با چشم سر، با چشم ذهن، با چشم سر كه قابل دیدن نیست.

کتاب فطرت- پایگاه ندای پاک فطرت